

نگاه

ابتدا سر فرصت، شعری نوجوان پسند با دغدغهای محیط زیستی را از شاعر نام آشنای حوزه ی نوجوان، «عباسعلی سپاهی یونسی» بخوانید تا کمی درباره ی آن با هم گپ بزنیم:

برای آخرین خرسی که نادانی ما اورا کشت

تو داشتی آرام می رفتی
شاید گرسنه بودی آن ساعت
ماشه چکید و بعد افتادی
خط خوردی از دنیای ما راحت



آرام نالیدی و جان دادی
نالیدنت از عمق جانت بود
تصویر مردی با سلاح خود
در چشم های مهربانت بود



تو قسمتی از این وطن بودی
افسوس مرگ از قلب تو رد شد
شلیک شد نادانی ما باز
افتادی و ای وای من، بد شد



انسان چه می خواهد از این دنیا
از این همه کشتن چه می گیرد
ای کاش می فهمید دنیا پیش
بی خرس و ببر و شیر می میرد

مشق شب!

به مصراع آخر بند اول توجهی بیش تر کنید: **مفهوم مستقیم**: مرگ یک خرس؛ **مفهوم غیر مستقیم**: خط خوردی از دنیای ما راحت. یا در بند سوم، ببینید شاعر چگونه هنرمندانه و خیال انگیز، به موضوع غفلت ما نسبت به حیوانات اطرافمان اشاره کرده: **مفهوم مستقیم**: ظلم انسان به دیگر موجودات، آن هم از سر ناآگاهی. **مفهوم غیر مستقیم**: شلیک شدن نادانی ما باز... در واقع شاعر تلاش می کند به جای آن که مستقیم گویی کند، ما را به فکر وادار تا همان مفهوم مستقیم را در قالب یک تعبیر غیر مستقیم، بشنویم، درباره اش فکر کنیم و خودمان معنای شعر را کشف کنیم. بقیه ی مفاهیم غیر مستقیم این شعر، به عهده ی خودتان؛ این هم مشق امشب!



حتی نثرش را هم، آهنگین یا همان مسجع گفته
تا خدای نکرده به کسی پرنخوردا!
نوجوان های این روزها هم عاشق
شعرند؛ به خصوص اگر امروزی و مدرن
باشند. در این شماره از دوچرخه،
می خواهیم کمی از شعر بگوییم، آن هم
از نوع پاکلاسن تا بدانیم کدام شعرها
ارزش خواندن دارند و کدام نه!

در سرزمین ما، شعر و شاعری از دیرباز زیر مخاطب بوده است؛ آن قدر که بسیاری از اندیشمندان ایرانی، برای بیان افکار و اندیشه هایشان، دست به دامن شعر می شدند. نمونه اش، فردوسی و مولوی خودمان که حتی برای داستان سرایی های حکمت آمیز و عرفانی خود، به جای نثر، پا در دنیای شعر گذاشتند تا مخاطبان خود را راضی نگه دارند.
حتی سعدی شیرین سخن و شجاع هم، در گلستانش، هر حکایت را ابتدا به نثر گفته و برای این که مخاطبانش را از دست ندهد، بخشی از حکمت آن قصه را به نظم سرود.



چرخه در دنیای شعر

چو ایران نباشد تن من مباد!

سیدسروش طباطبایی پور / روزنامه نگار

شعر چیست؟ این سؤالی ساده است که به این راحتی ها نمی توان به آن پاسخ داد. شاید به تعداد شاعران جهان، تعریف از شعر وجود دارد. تعریف استاد شفیعی کدکنی، شاید یکی از بهترین ها باشد: «شعر، گره خوردن عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است». بوعلی سینا هم شعر را سخنی خیال انگیز دانسته است و ملک الشعراء بهار گفته: «هر شعری که شما را تکان ندهد، به آن گوش ندهید. هر شعری که شما را نخنداند و یا به گریه نبیندازد، آن را دور بیندازید و...» همان طور که می بینید، وزن، قافیه، ریتم و... جای

چندانی در تعریف جدید شعر ندارند و شاید به همین دلیل است که ما شعر نوراهم که چندان وزن و قافیه ندارد، شعر تصور می کنیم. اما دو عنصری که در شعر، بسیار تعیین کننده است، داشتن «مفهوم» و «خیال انگیز بودن» است.
مفهوم داشتن یا نداشتن یک شعر یا ترانه که گردن خودتان! لااقل موضوعی که ملک الشعراء بهار طرح کرده، می تواند معیار خوبی برای تشخیص مفهوم شعر باشد. اما عنصر مشترکی که در تعریف بوعلی سینا و شفیعی آمده، **عنصر خیال** است.

شعر چیست؟

خیال

هم دارد. به زبان ساده تر، یعنی کسی که چند سال، وردست استاد حمید یا استاد مجید مکانیک، کار کرده باشد، توانایی تعمیر اتومبیل را خواهد داشت. «خب این که بدیهی است. پس فردوسی، مستقیم گویی کرده و فقط با کنار هم قرار دادن چند کلمه ی موزون، مفهومی مستقیم را به ما منتقل کرده و ما را برای درک سخنش، به فکر کردن و کشف معنا، وادار نکرده است. البته در بسیاری از اشعار فردوسی، عنصر خیال، فوران می کند. مثلاً آن جایی که شاعر می گوید: «چو ایران نباشد تن من مباد» خیال، بیداد می کند. در این مصراع، شاعر به جای این که نگاهش را نسبت به وطنش، مستقیم بیان کند و بگوید، من سرزمینم را دوست دارم و برایش فداکاری می کنم، به شکلی خیال انگیز و غیر مستقیم می گوید تن من مباد!

خیال، اصلی ترین عنصر و معیاری برای ارزش هنری شعر است. شاید بتوان خیال را با غیر مستقیم گویی، برابر دانست. یعنی شاعر، حرفش را با استفاده از تخیلش، به گونه ای بگوید که مخاطب، خودش مفاهیم و معانی خیال انگیز شعر را کشف کند.
«توانا بود هر که دانا بود»؛ این یکی از مشهورترین تک مصرع های زبان فارسی است که فردوسی بزرگ آن را سروده است؛ اما با توجه به عنصر خیال، با همه ی احترامی که برای فردوسی جان قائلیم، این مصرع فردوسی را بهتر است شعر ندانیم! چون شرط مهم شعر را ندارد؛ یعنی خیال انگیز بودن! فردوسی، مستقیم تر از این نمی توانست حرفش را بزند: «هر کسی که در زمینه ای، علم و آگاهی دارد، در آن زمینه توانایی